



رمان کوتاه یک روز مانده به عید پاک از زویا پیرزاد به تازگی به بازار کتاب عرضه شده است. از این نویسنده پیش از این مجموعه داستان مثل همه عصرها (۱۳۷۰) و طعم گس خرما (۱۳۷۶) منتشر شده بود. کسانی که این دو مجموعه را خوانده‌اند می‌دانند که کتاب اول شامل هفده اثر کوتاه در ۷۴ صفحه و کتاب دوم شامل پنج اثر کوتاه در ۱۴۵ صفحه است. خواننده رمان یک روز مانده به عید پاک اگر آن دو مجموعه قبلی را هم خوانده باشد اولین چیزی که به نظرش می‌رسد، حرکت نویسنده از داستان کوتاه به سوی رمان است. این البته به تنهایی نه خوب و نه بد است، ولی حداقل نشان می‌دهد که زویا پیرزاد در صدد تجربه‌های تازه هنری و تکنیکی است. این که گفتیم یک روز مانده به عید پاک رمان است، به این دلیل می‌باشد که اگرچه به ظاهر مجموعه سه داستان کوتاه به نامهای "هسته‌های آلبالو" از صفحه ۱ تا ۴۳، "گوش ماهی‌ها" از صفحه ۴۳ تا ۷۷، "بنفشه‌های سفید" از صفحه ۷۷ تا ۱۰۱ می‌باشد، اما در واقع هر یک از این داستانها درباره مقطعی از زندگی "ادموند" است و در مجموع زندگی ادموند را از کودکی تا آغاز پیری نشان می‌دهد. داستان اول درباره ایام کودکی ادموند است، داستان دوم درباره زمانی است که ادموند ازدواج کرده و صاحب دختری است؛ و داستان سوم ادموند را در آغاز

پیری نشان می‌دهد، در حالیکه مدتهاست دخترش ازدواج کرده و همسرش درگذشته است. یعنی در واقع کتاب مجموعه سه داستان کوتاه نیست. یک رمان کوتاه است که هر یک از این داستانها فصلی از آن است. البته شاید با نگاه اول چنین به نظر برسد که این سه گانگی به یکپارچگی رمان صدمه زده است، اما اینطور نیست، چرا که راوی در بیان حالات هر دوره به دوره‌های قبلی هم نظر داشته است و بدین ترتیب پیوند بخشها بیشتر شده است. اما نکته مهمتر اینکه وقتی خواننده فصل "هسته‌های آلبالو" را می‌خواند که مربوط به دوران کودکی ادموند است و بعد فصل "گوش ماهی‌ها" را شروع می‌کند، یا دو دنیای کاملاً متفاوت روبرو می‌شود. حال و فضا و عشق و بازی گوشی‌های کودکانه جای خود را به غم و شادی و دغدغه‌های زن و بچه می‌دهد. تمامی غصه‌ها و آرزوها و دوستی‌هایی که ما را ساعتها یا خود کشانده بود یکباره محو می‌شود و گذر زمان و تغییراتی که آرام آرام در ما صورت می‌گیرد، به عین و محسوس در جلوی چشممان قرار می‌گیرد، بدون اینکه نویسنده دچار زیاده‌گویی و یا کم‌گویی و به قول قدما دچار ایجاز مخل شده باشد، چرا که بعضی وقایع عام با ملزوماتی همراه است که به صرف بیان آن واقعه ملزوماتش هم خود به خود در ذهن و تخیل شکل می‌گیرد. این نکته‌ای است که پیرزاد به خوبی آن را درک کرده است.

اما ویژگی اساسی کتاب تصویر زندگی مرد و مردمی است که اگرچه در بین ما زیست می‌کنند اما کمتر از روحيات و آرزو و تمنيات آنها باخبريم. برای اینکه مطلب را برای خواننده ملموس و مستند بکنم تکه‌ای از کتاب را می‌آورم: "ارمنستان را فقط روی نقشه‌ها دیده بودم، نقشه‌های قدیمی در کتابهای درسی یا کتابهای قطوری که بزرگ‌ترها داشتند. به دیوار اتاق نشیمن

مادر بزرگ، نقشه‌ی بزرگی بود از ارمنستان قدیم که هدیه‌ی خانم گریگوریان بود. خانم گریگوریان تنها ارمنی شهر ما بود که ارمنستان را دیده بود و از این بابت چه احتیاطی داشت! به همه‌ی نامزدی‌ها و عروسی‌ها، و غسل تعمیدها دعوتش می‌کردند و جایش همیشه بالای میز شام بود. شام که تمام می‌شد تک تک مهمانها به افتخار صاحب جشن آواز می‌خواندند، برای زوج جوان یا نوزاد آرزوی خوشبختی و تندرستی می‌کردند و بعد، از خانم گریگوریان خواهش می‌کردند خاطره‌ی ارمنستان تعریف کند. خانم گریگوریان، قد کوتاه و لاغر اندام و چشم آبی، یقه‌ی تور پیراهن‌های همیشه شیری رنگش را بالا می‌داد. چند بار سرفه می‌کرد و در انتظار سکوت محض مجلس به نمکدان یا یک چنگال یا تکه نانی روی سفره چشم می‌دوخت. همه‌ی خاطره‌های خانم گریگوریان را از حفظ بودم و تا شروع می‌کرد می‌دانستم که مثلاً ماجرای زیارت کلیسای اجمیاتسین است که چهل روز طول کشید یا وصف مراسم انگور چینی در تاکستان‌ها یا قصه‌هایی از مهاجرت پرماجرایی خودش از ارمنستان به ایران. اصل خاطره‌ها همیشه همان‌هایی بود که بارها شنیده بودم، ولی جزئیات هر بار تغییر می‌کرد" (صفحه ۱۴)

این تصاویر و شخصیت پردازی‌ها برای ساختن دنیایی است که اگرچه از ما دور نیست، اما کمتر با آن آشنا هستیم و اوج آن در فصل اول است که مربوط به دوران کودکی "ادموند" می‌شود. در فصل دوم و سوم که مربوط به ایام پس از ازدواج و آغاز پیری ادموند است این قدرت و هنرنمایی کمتر دیده می‌شود، هر چند که "ادموند" در این رمان کوتاه به پیری هم می‌رسد، اما تصویری که از ایام کودکی وی می‌بینیم یک نقاشی تمام عیار است و زندگی این ایام را به وضوح در جلوی

ژئوشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

خانه ارمنی‌ها و پیر کاسه‌های



یک روز مانده به عید پاک
زویا پیرزاد
نشر مرکز، ۱۳۷۷

تپش سایه دوست

تپش سایه دوست

در خلوت ابعاد زندگی سهراب سپهری

کامیار عابدی

ناشر: مؤلف، زمستان ۱۳۷۷

در یک نگاه

نسبت میان شاعر و خواننده و به زبانی دیگر شعر و خواننده آنکارناشدنی است. شعر موفق، شعری است که خواننده دارد اما این رابطه دو سویه نیست، زیرا هر شعری که خواننده دارد، شعر موفق نیست، اما شعر سهراب سپهری شعر موفق است.

موفقیت هنری و ادبی سپهری سبب گردید تا جمع زیادی از اهالی هنر به شعر او روی آورند. شعر سپهری نه تنها از سوی طبقه متوسط فرهنگی استقبال شد بلکه ناقدان ادبی نیز دل به سخن او سپردند.

تپش سایه دوست با عنوان فرعی در خلوت ابعاد زندگی سهراب سپهری تألیف کامیار عابدی از جمله آثاری است که چندی قبل وارد بازار کتاب شد، عابدی پیش از این کتاب از مصاحبت آفتاب را درباره زندگی و شعر سهراب سپهری نوشته بود.

تپش سایه دوست از یک دریچه به عنوان مقدمه و پنج فصل فراهم آمده است. «یادها بی از کودکی»، «سال‌های نوجوانی»، «در کنار چمن تا زندگی خواب‌ها»، «در پرتو آوار آفتاب و شرق اندوه» و «صدای پای مسافری در راه ما هیچ ما نگاه» عناوین فصول پنجگانه کتاب هستند.

سال شمار توصیفی یکی از بخش‌های قابل توجه است زیرا مؤلف در این بخش به صورت دقیق و منظم گزارشی از زندگی سپهری با توجه به سیر زمان به دست می‌دهد و این بخش برای خوانندگانی که می‌خواهند به طور اجمال با سیر تحول زندگی اجتماعی و ادبی شاعر آشنا شوند، متضمن فوایدی است.

در پایان کتاب برگزیده‌ای از شعرها و تابلوهای شاعر آمده است، تابلوهایی که به صورت رنگی آمده، در واقع زینت بخش پایان کتاب است.

تپش سایه دوست یک اثر تحقیقی و انتقادی نیست و مؤلف در این اثر نخواسته تا حرف و حدیث تازه‌ای درباره زندگی و شعر سهراب سپهری بزند. او کوشیده تا با زبانی عاطفی به دنیای هنرمندانه و عارفانه سهراب شاعر و نقاش راه یابد و خوانندگان را با این دنیا آشنا کند. زبان مؤلف در تپش سایه دوست از نثر معمول زبان علمی و ادبی جداسازی و بیشتر به قطعات ادبی شباهت دارد. این نوع زبان در عین سادگی گاه به علت تکرار بیش از اندازه حرف عطف و او و افعال ملال‌آور است:

و رؤیا دل فریب بود، و رؤیای دل فریب، پریدن بود. و پریدن دل فریب بود. و پریدن با بال‌های ساخته شده خود، دل فریب بود.

که به غیر از "طاهره" همه در آن ارضی هستند (صفحه ۱۵) طاهره در ضمنی که نماز می‌خواند به کلیسا هم می‌رود و صلیب می‌اندازد (صفحه ۲۴) و خلاصه علیرغم اینکه دوازده سالی بیشتر ندارد، یک عرفان به دور از ظواهر دارد و حتی چیزی در حد قدیسه‌هاست و گاهی هم از غیب خبر می‌دهد (صفحه ۶) یعنی "طاهره" بیشتر از اینکه یک شخصیت داستانی با خصوصیات فردی خودش باشد، یک تیپ ایده‌آل نویسنده است و در واقع خود نام "طاهره" هم نمادی از آن "تیپ" و "ایده" است. البته اینکه "طاهره" تا این حد معصوم و طاهر جلوه کرده شاید عکس‌العملی در مقابل تحقیرها و ترحم‌هایی بوده که به عنوان "دختر سرایدار مسلمان" به وی می‌شده است!

این ایرادات در قیاس با نقاط قوتی که رمان دارد، در حاشیه و جنب قرار دارد، ولی وقتی اثری چنین شسته و رفته به دست آدم می‌رسد، آدمی خود به خود در دل آرزو می‌کند که‌ای کاش از بعضی ایرادات جزئی هم مبرا بود. در واقع همین که رمان را با اشتیاق تا انتها می‌خوانیم، بی‌آنکه در ابتدای آن "گره" یا "معمایی" باشد که برای گشودنش تا انتها ما را با خود بکشد، همه از قدرت شخصیت‌پردازی و فضا سازی نویسنده حکایت می‌کند. در سراسر رمان یک واقعه غریب و استثنایی دیده نمی‌شود، حتی وقتی "مارتا" می‌میرد نویسنده از گفتن مستقیم آن امتناع می‌کند و بعدها از خلال صحبت‌های "دامیک" و "ادموند" است که از مرگ "مارتا" با خبر می‌شویم، با وجود این، کتاب را تا انتها می‌خوانیم، چرا که شخصیت‌ها از خلال اثر برای ما ملموس می‌شوند و به زندگی و آینده‌شان علاقه‌مند می‌شویم، چنانکه اگر چندی از حال دوستی بی‌خبر باشیم، بی‌جوی حال و وضعیت از این و آن می‌شویم. □

چشم می‌آورد، در حالیکه ایام مربوط به پیری وی با یک طرح - اگرچه هنرمندانه - به تصویر در آمده است، چنانکه صفحات فصل اول و دوم و سوم به ترتیب ۲۲ و ۲۴ و ۲۴ صفحه می‌باشد، مضاف بر اینکه در همین فصل‌های کوتاه‌تر دوم و سوم باز نگاهی به ایام خردتر بوده و بدین ترتیب آن ایام را دقیق و محسوس تر کرده است. البته این نکته قابل درکی است که افراد در میان سالی و پیری تا حدی با خاطرات گذشته زندگی می‌کنند، ولی در هر حال این ایام هم، زندگی و حال و فضای خود را دارد.

علت این کم لطفی در حق ایام میان سالی و بخصوص در حق ایامی که در شرف پیری است، شاید در نوستالوژی نویسنده باشد، یا شاید به سن و سال نویسنده مربوط است، چرا که زویا پیرزاد اخیراً جوانی را پشت سر گذاشته و با آغاز پیری فاصله بسیاری دارد؛ و اگر چه این بی‌تجربگی و ندیدن این ایام را می‌توان با تخیل جبران کرد ولی این هم هست که تخیل در مواردی که شخص ندیده یا تجربه‌اش را نداشته مشکل‌تر است.

مطلب قابل ذکر دیگر اینکه، نویسنده دارای افکار بلند انسان دوستانه است. این البته حسن بزرگی است، اما گاه به نظر می‌رسد که این افکار سایه سنگینی به روی داستان انداخته‌اند. مثلاً "طاهره" دختر سرایدار مسلمان مدرسه ارمنی‌ها تا آنجا که بازی و دعوا و مشاجره می‌کند و فرقی بین ارمنی و غیر ارمنی نمی‌گذارد شخصیت زنده‌ای است، اما از آنجایی که چون یک شخصیت ایده‌آل و تپیک جلوه می‌کند به شخصیت داستانی‌اش لطمه می‌خورد. طاهره با وجودی که از پدر و مادری مسلمان است، اما زبان و انشای ارمنی را از همه کلاس بهتر می‌داند، کلاس و مدرسه‌ای

ژئوشکاه علوم انسانی و مطالعات
پرتال جامع علوم انسانی

اردلان عطارپور

شله زرد بود

کتاب ماه ادبیات و فلسفه / خرداد ۱۳۷۸